

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(23)

دوشنبه 25 05 1436؛ 25 12 1393؛ 16 03 2015

I. خطبه 75، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعِيَ إِلَى رَشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْرَةٍ هَادٍ فَنَجَا رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصًا وَ عَمِلَ صَالِحًا لِكَيْتَسَبَّ مَذْخُورًا وَ اجْتَنَّبَ مَذْخُورًا رَمَى غَرَضًا وَ أَحْرَزَ عَوْضًا كَابَرَ هَوَاهُ وَ كَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةً نَجَاتِهِ وَ النَّقْوَى عُدَّةً وَفَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ اغْتَنَّمَ الْمَهْلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ
 خدا رحمت کند کسی را که بشنود حکمی را و بپذیرد آن را. و خوانده شود به سوی رشد، و نزدیک آید. و بگیرد کمر بند هدایت‌گری را، و در نتیجه، نجات یابد، مراقب باشد پروردگار خود را، و بترسد از گناه خود، پیش فرستد خالصی را، و انجام دهد صالحی را، کسب نماید ذخیره‌ای را، و اجتناب ورزد از محذوری، بیافکند غرضی را، و فراهم آورد عوضی را، ستیز کند با هوای خود، و دورغ داند آرزوی خود را، قرار دهد صبر را مرکب نجات خود، و تقوا را توشه وفات خود، سوار گردد بر طریقت تابان، و ملازم باشد با راه روشنا، غنیمت شمرد مهلت را، و پیشی گیرد بر أجل، و توشه بگیرد از عمل.

II. شرح خطبه 75 (7)

1. رَمَى غَرَضًا: بیافکند غرضی را. یعنی، غرضی و هدفی غیر رضای خدای تعالی نداشته باشد، و بالله و لله باشد. به عبارت دیگر، ببیند که آنچه از او سر می‌زند با حول و قوه الهی است، و برای خدا، و کمال این جز با فنا فی الله و بقاء بالله نباشد، گرچه مراتب پایین‌تر اخلاص برای دیگران نیز ممکن است.

این همان است که حافظ در این غزل بدان اشاره فرمود:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند	نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست	کلاه داری و آیین سروری داند
تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن	که دوست خود روش بنده پروری داند
غلام همت آن رند عاقبت سوزم	که در گدا صفتی کیمیاگری داند

بی غرض بودن و بی غرضانه خدمت کردن برگزیدن خداست بر هر چیزی، و در عبودیت او جز او را نجستن.
 مولانا:

غرض‌ها تیره دارد دوستی را

غرض‌ها را چرا از دل نرانیم

در بعضی نسخه‌ها، به جای "رَمَى غَرَضًا"، "رَمَى غَرَضًا" آمده است و این بسیار بلیغ‌تر، و از حیث محتوا، عمیق‌تر است، و با سیاق سخن امیر کلام - علیه السلام - مناسب‌تر، چه خدای تعالی در چند آیه قرآن کریم از تعبیر "عرض" برای زندگی دنیا استفاده فرموده است، کسانی را که به دنبال "عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" هستند را نکوهش فرموده است. "عَرَضٌ" از "عَرَضٌ" در اصل لغت به معنای در منظر و رؤیت و دید بودن. بنابراین، آنچه ملموس و محسوس و پدیدار است، "عَرَضٌ" می‌باشد، و هرچه ناپیدا و غیر محسوس، و ناملموس است، "عَرَضٌ" نیست. پس، در این کلام تشویقی است به حق بینی و عدم احتجاب از حق با ظواهر.

مولانا، در دفتر دوم مثنوی:

کافران دیدند احمد را بشر	چون ندیدند از وی انشق القمر
خاک زن در دیده‌ی حس‌بین خویش	دیده‌ی حس دشمن عقلست و کیش
دیده‌ی حس را خدا اعماش خواند	بت‌پرستش گفت و ضد ماش خواند
زانک او کف دید و دریا را ندید	زانک حالی دید و فردا را ندید

بنابراین، مراد آن بی‌توجهی به دنیا، بلکه آخرت است، و برگزیدن خدای تعالی بر عالم فانی و باقی، و در هر دو تعبیر، معنای این کلام همان است که در بیانی دیگری فرمود:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْزَارِ (نهج البلاغه، کلمه قصار 229) (مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بزرگانان است، و گروهی

او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است، و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.)
مولانا، دفتر اول مثنوی:

رو فنا کن دید خود در دید دوست
یابی اندر دید او کل غرض

دیده‌ی ما چون بسی علت دروست
دید ما را دید او نعم العوض

حافظ:

که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم
حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
اگر بر جای من گیری گزیند دوست حاکم اوست

2. **وَ أَحْرَزَ عَوْضًا:** و فراهم آورد عوضی را. در عوض تقدیم خالصی، و انجام صالحی، رها کردن غرضی، و یا فروافکندن عرضی را، که همان حیات فانی دنیا باشد، و فراهم آورد برای خود دار باقی را و نعمت جاوید را به عنوان عوض آنچه از دست افکند. این در صورتی که انسان خود را اجیر و دستمزدگیر بداند، و پاداشی را از خدا طلب کند در برابر ترک دنیا کردنش، لیکن اگر او خود را بنده ببیند، که برای مولایش است، و اجرت و دستمزدی برای خدمتش نیست، عوضش جز مولایش نباشد.

خدای تعالی عوض دهد بندگان را که عوضی خواهند از او تا به عدل عمل کرده باشد با او و یا به فضل. عدل در عوضی است که عقوبت باشد، و لیکن عوض نیک همیشه از روی فضل است و بیش از استحقاق شخص، چنانچه فرمود:
لَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ (26 : 27 : 10 یونس) (برای آنان که نکویی کردند، نیکوترین پاداش و افزون بر آن است و چهره‌های آنان را نه غباری می‌پوشاند و نه خواری، آنان بهشتینند آنها در آن جاودانند. و کیفر هر بدی آنان بدیی است همانند آن، و [غبار] خواری [چهره] آنها را می‌پوشاند، در برابر خدا هیچ پناهی ندارند)
و نیز فرمود، "مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ" (40:40 غافر) (کسانی که گناهی کنند جز همانند آن کیفر نمی‌بینند و کسانی که کاری شایسته بجای آورند و مؤمن باشند، چه مرد چه زن، به بهشت درمی‌آیند در آن بی‌حساب روزی داده می‌شوند)

هم چنین در فضلش را در عوض دادن چنین توصیف فرمود:

"مِثْلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمِثْلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ" (2:261 البقرة) (مثل [صدقات] کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد [آن را] چند برابر می‌کند، و خداوند گشایشگر داناست)

و نیز فرمود، "إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ" (95:6 التین) (مگر کسانی که ایمان آوردند و صالحات را انجام دادند) بنا بر تفسیر اول، استثنا متصل است، و بنا بر دوم، منقطع، (پس، برای آنها پاداشی است قطع ناشدنی)، در ذیل این آیه کریمه از و از انس بن مالک نقل شده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود، "چون مؤمن به پنجاه سالگی رسد، خداوند تخفیف دهد در حسایش، و چون به شصت سالگی رسد، خداوند اِنابه را روزیش گرداند، و چون به هفتاد سالگی رسد، اهل آسمان او را دوست بدارند، چون به هشتاد سالگی رسد، حسناش نوشته شود و خداوند از سیئاتش در گذرد، و چون به نود سالگی رسد، ذنوبش غفران شود، و شفاعت کند در اهل بیتش، و اَسیر خداوند باشد در زمینش، چون به صد سالگی رسد و عملی نکند، برایش نوشته شود آنچه در حال صحت و جوانیش انجام می‌داد".
گفته شده است سرّ این که اعمالی محدود در عمری محدود نتیجه‌ایی نامحدود و جاودانه خواهند داشت آن است که هر موجودی به خاطر اتصالش به حق تعالی، همه اسماء و صفات خدای سبحان را در سرّ خویش به صورت باطن دارد لیکن راه به ظهور رساندن آن ایمان به خدا و عمل صالح بر اساس هدایت و شریعت الهی است.

شیخ ابن عربی چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، ت. عثمان یحیی، ج9، ص 433 432):
[مردم برده باشند دستمزدگیر]

پس، کسی که برپا دارد [رمضان] را به خاطر شب قدر، قیام کرده باشد به خاطر خودش هر چند قیامش برای ترغیب حقّ بوده باشد به درخواست آن. و کسی که قیام کند به خاطر اسمی "رمضان" آن را برپا می‌دارد، یا غیر آن، قیامش برای خدا باشد، نه برای نفسش، و این تامّتر است، و هر دو شرعی است. مردم برده باشند دستمزدگیر، و به خاطر "اجاره" کتاب‌های الهی نازل شده‌اند درباره آن بین "اجیر" و "مستأجر". اگر عبید (برده) می‌بودند، حقّ کتابی (قراردادی) برای آنها بر خود نمی‌نوشت، چه عبد [چیزی را] بر سرورش تکلیف نمی‌کند، هو فقط عاملی است در ملک او، و بر می‌گیرد آنچه را احتیاج دارد بدان. پس، اینان (اجیران) را اجرت‌شان هست، ولی عبید را نورشان هست، و آن سیدشان می‌باشد، چه او "نور آسمان‌ها و زمین است"، خدای تعالی می‌فرماید، "أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ" (آنها همان صدیقان و

شهیدان هستند، نزد پروردگارشان، آنها راست اجرشان)، یعنی "اجیران"، و آنها کسانی هستند که حق از آنها خریده است نفس‌هایشان، "و نُورُهُمْ" (57:19 الحديد) (و نورشان)، و آنها "برده‌ها" و "کنیزها" هستند. باشد که خدا ما و شما را از برترین‌شان در مقام و محبوب‌ترین‌شان به خود قززار دهد، که او ولی احسان است! و در فصوص الحکم فرموده است، "و همچنین اجیر مماثل عبد نیس"، و در شرح آن گفته شده است: زیرا نظر اجیر به اجرتش می‌باشد و عبد برای اجرت کار نمی‌کند بلکه به عبودیتش کار می‌کند. دیگر اینکه اجیر چون اجرتش را گرفت از در مستأجر منصرف می‌شود ولی عبد ملازم باب سید خود است. عامل جاهل برای خلاص از نار و حصول جنت عمل می‌کند. اما عالم به مقام عبودیت خود، عامل به مقتضای اوامر سید خود است (ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص، 277).

حافظ:

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر و حور با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم

سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم
نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

3. **كَابِرَ هَوَاهُ:** ستیز کند با هوای خود. "کابِر" یعنی مخالفت کند و غلبه یابد. چنانچه گفته شده است، "هوای" تعلق و تمایل نفسانی است، و تمایل نفسانی بزرگترین حجاب و عظیم‌ترین است مانع توجّه سوی خدای تعالی است. یعنی هوای نفس خود، و خواهش‌های آن را دشمن خود بداند، به مخالفت و ستیز با آن بر خیزد تا آنجا که آن را شکست دهد و بر آن غلبه کند، و آن را در تحت اختیار خود در آورد، و او مالک ملک خویش گردد، و آن را به اراده مالک الملک حقیقی اداره کند. خدای تعالی فرمود، "وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ" (41 : 40 : 79 التّازعات) (و اما آنکه بیم داشت از مقام پروردگارش و منع کرد نفس را از خواهش، پس بدرستی که بهشت باشد جایگاهش). پس، نفس از هوای برترین مقدمه است برای جایی یافتن در بهشت.

4. **اشاره در حکمت هوای نفس:** هم در قرآن کریم و هم در کلام و احادیث معصومین علیهم السّلام سفارشات بسیاری است در پرهیز از و مخالفت با هوای نفس. چون ممکن است کسی بپرسد اگر هوای نفس بدین حدّ مذموم و پست است، چرا خدای تعالی آن را در انسان قرار داد، در اینجا به اختصار می‌گوییم، هرچه خدای سبحان آفریده است از روی حکمت و رحمت و در غایت اتقان است، لیکن هر چیزی در مقامی و وقتی دارد، که چون وقتش به سر آید، و یا مقامش نباشد، مانع و حجاب باشد، و باید ترک آن گفت، و به مرتبه برتر و لطیف‌تر آن رفت. هوای نفس نیز چنین است. برخی از حکما مراتب را برای کشش‌های مختلف انسان بر شمرده‌اند، از این قرار: اراده ایی که در ماست عین آن اراده است لیکن به اعتبار نسبتش با ما حدوثی که لازم ماست لازم او نیز می‌باشد. بنابراین این می‌گوییم که اراده مخلوق است. آنگاه بدان که اراده را در ما مظاهری است: اول، میل است که جذب شدن قلب است به سوی مطلوب و محبوبش، و میل سریان عام دارد، و چه نیک سروده است:

یکی میل است در هر ذره رفاص کشد آن ذره را تا مقصد خاص

و چون میل قوی گردد و دوام یابد و لغ نامیده شود، و آن مظهر دوم اراده باشد. آنگاه اگر زیاد گردد و شدت یابد، یعنی قلب را بگیرد در فرستادن در کسی که دوستش دارد، صبابت نامیده می‌شود که ماخوذ از انصباب آب است وقتی فراغت یابد، و این مظهر سوم است برای آن. سپس، اگر قلب بالکل به سوی محبوب خود روان گردد و تمکن در آن داشته باشد، شغف نامیده می‌شود، و این مظهر چهارم است؛ سپس، اگر محکم گردد در فواد و باعث شود که او از امور دیگر باز گرفته شود، هوای نامیده می‌شود، و این مظهر پنجم است. و اشاره به این است: هوای ناقتی خلفی و قدامی الهوی. سپس اگر حکم آن را کامل بر جسد استیفاء کند، و لغ غرام نامیده می‌شود، و این مظهر ششم است. آنگاه اگر رشد کند و علل موجب میل زوال یابند، حب نامیده می‌شود، و این مظهر هفتم است. آنگاه، چون افزون گردد و محب را از خویش فانی سازد، و د نامیده می‌شود، و آن مظهر هشتم است، سپس، اگر اوج گیرد تا آنجا که محب و محبوب فانی گردند، عشق نامیده می‌شود، و این مقامی است که عاشق معشوق خویش را می‌بیند ولی او را نمی‌شناسد، آنگونه که در بعضی حالات از مجنون نقل شده است و در این حال جز عشق تنها چیزی باقی نمی‌ماند و آن ذات صرف است، فافهم. (غلامعلی) [... ماخوذ است با تلخیص از عارف جیلی در انسان کامل. طق، ج 1 ص 48] (شرح فصوص تصیح سید جلال الدین آشتیانی ص 41 تعلیقه 190) در کشف الأسرار و عده الأبرار (ج3، ص: 570) چنین آورده است:

هفتصد هزار سال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیان و حاقین و صافین گرد کعبه جبروت طواف کردند، و سبوح قدوس گفتند. هرگز بنام ودودی و مهربانی و دوستی ما راه نبرند، و خود نشناختند. هرگز زهره نداشتند که دعوی دوستی ما کنند، ما خود دعوی دوستی خاکیان کردیم که: نحن اولیاءکم، یحبهم. چندین نام خود از دوستی و مهربانی بر ایشان مشتق کردیم که: هو الغفور الودود، الرؤف الرحیم. فریشتگان را همه قهاری و جباری نمودیم، در حجب هیبتشان بداشتیم. خاکیان

را همه رءوفی و رحیمی نمودیم، بر بساط انبساطشان بداشتیم. در میان فریشتگان جبرئیل مقدم و محترم بود، و بتخصیص قربت مخصوص بود، و نامش خادم الرحمن بود. پیوسته بر بساط عدل بنعت هیبت ایستاده بود. هرگز بساط فضل و انبساط ندیده بود. تا آدم صفی (ع) نیامد فراق و وصال و رد و قبول نبود. حدیث دل و دلارام و دوستی نبود. این عجائب و ذخائر همه در جریده عشق است، و جز دل آدم صدف در عشق نبود. دیگران همه از راه خلق آمدند. او از راه عشق آمد: *يُجِبُّهُمْ وَ يُجِبُّونَهُ*. از آدم تسبیح و تقدیس بیش نبود. کار ایشان *يك* رنگ بود. عجائب خدمت و آداب صحبت و ذخائر مودت و لطائف محبت بآدم پیدا گشت، که بوقلمون تقدیر بود.

این رسم قلندری و آئین قمار در شهر تو آوردی ای زیبا یار!

ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فریشتگان را فرمودند که آدم را سجود کنید.

سرش آنست که فریشتگان به چشم تعظیم در آن عبادت بی‌فترت خود می‌نگرستند، و تسبیح و تقدیس خویش را وزنی تمام مینهادند، و لهذا قالوا: *وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ*.

جلال احدیت و جناب جبروت عزت استغناء لم یزل با ایشان نمود از طاعت همه مطیعان و عبادت همه آسمانیان، گفت: روید، و آدم را سجود کنید، و آن سجود خود را بحضرت عزت ما بس وزنی منهدید. هنوز رقم وجود بر موجودات نکشیده بودیم، که جمال ما شاهد جلال ما بود ما خود بخود خود را بسنده بودیم. امروز که خلق آفریدیم، همان عزیزیم که بودیم.